

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@afgazad.com

Historical

تاریخی

موسوی
۰۱.۱۱.۰۹

دوم نومبر ۱۸۴۱

نقطه عطفی از یک نبرد نا فرجام*

به جای مقدمه:

هرچند مصروفیت های خواسته و ناخواسته زندگانی روزمره به انسان این اجازه و امکان را نمی دهد تا مطابق میل و برنامه از قبل مدون به انجام کارهایش دست یازد و در برخی مواقع انسان ناگزیر می گردد تا برنامه هایش را متناسب با شرایط زمان و مکان و امکانات در دست داشته، تغییر داده و از نو طرح ریزی نماید، با آنهم موارد و مطالبی وجود دارند، که در هر شرایطی اولویت و اهمیت خویش را بر سایر موارد مرجح نشان داده و در واقع اولویت انجام خود را بر انسان تحمیل می نماید.

قیام پرشکوه مردم افغانستان علیه استعمار انگلیس در اقصا نقاط کشور به ویژه ادامه ظفرمندانه آن در شهر کابل به تاریخ دوم نومبر ۱۸۴۱ یکی از آن مواردیست، که در همه حالت از راهیان راه مبارزه علیه استعمار و بردگی جدید با صراحت و استواری می طلبد تا چنین روزی را گرامی داشته و نگذارند تا گرد و غبار زمان و توطئه های عناصر ضد قیام و مبارزه اعم از اجانب به صورت مستقیم و نوکران بومی آنها به صورت غیر مستقیم، عظمت و شکوه مندی آن را از انظار بپوشاند.

بر همین مبنا وقتی متصدیان پورتال تصمیم گرفتند تا باز هم به مانند سال گذشته به تنهایی یاد آن قیام پر شکوه را گرامی دارند و هریک از دوستان و همکاران گوشه های مختلفی از آن خیزش حماسی مردم ما مقابل تجاوز گران بریتانیایی را بشگافد، این قلم نیز مصمم شدم تا در کنار مصاحبه، داشته های خویش را در آن مورد بر روی کاغذ آورده، حد اقل دینی را که نسبت به جانبازان گمنام آن قیام پر شکوه و ادامه دهندگان راه پر بار و پرستاره آنها بر دوش خویش احساس می نمایم، ادا نمایم. آنچه قبل از هر آغازی باید بدان معترف بود و بدون پرده پوشی از آن یاد نمود، عظمت آن قیام در مقایسه با فهم و توان ناقص قلمی، این قلم می باشد.

چه شرکت عملی در قیام شکوهمند سوم حوت سال ۱۳۵۸ مردم علیه اشغالگران شوروی و نوکران زرین قلاده آنها، و مشاهده عظمت و شکوه قیام مردم با تجلی عالی ترین احساس های انسانی از شرکت کنندگان قیام که تبارز فریخته ترین سجایای اخلاقی را به نمایش می گذاشت، این قلم را وادار می سازد تا ضمن سرفروآوردن در قبال

آن عظمت با صراحت کامل بیان دارم که با تأسف زبان الکن و قلم شکسته چون منی، نمی تواند به درستی همچو فضایی را به صورت درست و همه جانبه به تصویر کشد.

نکته ای را که قبل از پرداختن به اصل موضوع به جای مقدمه باید خاطر نشان سازم، پاسخ نیست به پرسش یک تن از شنوندگان ارجمند مصاحبه ام در سال گذشته.

این دوست بعد از شنیدن مصاحبه این قلم و مطالعه نوشته های سایر رزمندگان به گفته خودش پرسشی برایش پیدا شد، که با تأسف پاسخ آنرا خود نتوانسته بود بپابد، پرسش بدین قرار بود:

"آقای موسوی: شما وقتی اینهمه از مردم آزاده و ضد استعماری ما با احترام یاد می نمائید، می توانید بگویید این مردم در سال ۱۸۳۹ یعنی حین ورود، قوای اجنبی در افغانستان و به خصوص کابل، کجا تشریف داشتند تا جلو ورود قوای متجاوز خارجی را بگیرند؟"

در پاسخ به پرسش این خواننده ارجمند باید نگاشت:

صرف نظر از مقاومت های پراکنده ای که حین ورود قوای انگلیس در مرز های جلال آباد و قندهار علیه آنها صورت گرفت، به صورت عمده می توان دو عامل را بیشتر از سایر عوامل در برخورد تماشا گرانه مردم حین ورود قوای اجنبی در افغانستان متذکر شد.

۱- نخستین عامل را شاید بتوان پائین بودن سطح فهم مردم افغانستان از مواجهه با استعمار به مفهوم امروزی آن دانست. هر چند کشور ما افغانستان در درازنای تاریخ بار ها مورد تجاوز قرار گرفته ، مگر تجربه ۱۸۳۹ در نفس خود می تواند نخستین تجربه در نوع خودش باشد. چه تا آزمان مردم افغانستان هیچ نوع رویارویی مستقیم با استعمار گران اروپایی نداشته و به یقین می توان گفت هیچ فهمی هم نسبت به استعمار نداشتند، تا به محض ورود قوای استعمارگر به مجادله برخاسته مانع ورود آنها به داخل کشور شوند.

۲- دومین عامل را می توان در برداشت های تاریخی آزمان مردم از امور حکومت داری و وظایف حکومتها دانست. به عبارت دیگر، حدود چهار دهه جنگ و خونریزی بین اولاده تیمور شاه و سردار پاینده محمد خان در ابعاد گوناگون آن، حالتی را به وجود آورده بود که مردم بیشتر بر مبنای بینش و اعتقاد قدیم نسبت به تاریخ برخورد نمایند. یعنی اینکه شاهان را در استخدام ارتش و سرباز صاحب حق دانسته تعلق قوم و قبیله سرباز زیاد برای شان اهمیت نداشته باشد. آنها از تجربه های گوناگون شنیده بودند که در گذشته های دور و نزدیک، بوده اند پاشاهانی که با استخدام سرباز بیگانه و تشکیل یک ارتش نیرومند، دوباره به تخت و تاج خود رسیده اند. با موجودیت "شاه شجاع" خاین و اولاده اش در پیشاپیش قوای اجنبی، این لشکر کشی را باز هم ادامه جنگ بین دو خاندان تلقی نموده، در غیاب یک فهم دقیق ملی به مفهوم امروزی آن و نفرت به حق از هر دو خانواده که در زندگانی اجتماعی کارد را از استخوان آنها نیز عبور داده بود، باعث می گردید تا مردم خود را بی غرض دانسته در جنگ دخالت ننمایند.

آنها به تجربه می دیدند که دخالت آنها در جنگ و مقابله علیه ارتش بیش از ۵۰ هزار نفری در ظاهر متعلق به "شاه شجاع" هیچ نوع منفعتی برای آنها نداشته و در واقع شرکت در همچو نبردی نزد آنها به معنای آن بود که در انتخاب قاتل زن و فرزند خویش دست باز داشته باشند. - خوشحالی برخی ها زمان انتخاب اوباما می تواند مثال خوبی برای آن احمقان سیاسی باشد-

مردم در خطوط کلی خود فکر می کردند، اینک "شاه شجاع" امکانات آنرا یافته تا با یک لشکر جدید به جنگ دوست محمد خان آمده و سلطنت خاندانی خویش را مجدداً به دست بیاورد، لذا آن جنگ ، جنگیست بین "شاه شجاع"

و "دوست محمد خان" و در بهترین صورت جنگیست بین دو خاندان سدوزایی و بارکزایی، که طبق رسم موجود برنده جنگ تمام امتیازات را به خانواده خود اختصاص خواهد داد. در نتیجه مردم را در آن کاری نیست.

همین طرز دید بود که مردم را از سهم گیری مستقیم و فعال در رویارویی با قوای اشغالگر انگلیس تا حد زیادی باز می داشت. اما به محض آنکه انگلیسها خود به امر ونهی آغاز نموده و به همه ثابت ساختند، که آنها از نوع سربازان مزدور قبلی نه، بلکه خود حاکمان جدیدی اند که "شاه شجاع" را به مثابه یک رو پوش مندرس مورد استفاده قرار داده اند و از طرف دیگر، تسلیمی مفتضحانه شخص "دوست محمد خان" به انگلیس ها و سپردن تعهد به اینکه "شمشیرش به غیر از دفاع از منافع انگلیس از غلاف بیرون نخود شد" مردم را متوجه اصل قضیه نموده، دریافتند، که بیش از آن پای تأمین منافع "دوست محمد خان" و یا سایر بارکزایی ها در میان نبوده بلکه حفظ خاک و ناموس خودشان مطرح است.

امروز هم وقتی به تجاوز نیروهای اشغالگر پرداخته می شود می بینیم که یک عده از به اصطلاح شبه روشنفکران در ظاهر از موضع چپ و ضد اسلام سیاسی و طالب اما در حقیقت از یک موضع کاملاً راست و عقب مانده به قضایا نگرسته، با الترنیتف و بدیل معرفی نمودن طالب در عوض استعمار، مردم ما را در اجبار انتخاب بین دو بد قرار داده، می کوشند تا جنگ آزادیبخش ملی و محتوای انقلابی آنرا تخطئه نمایند.

چنین شبه روشنفکرانی که با تأسف طیف محدود و معدودی هم نیستند، سخت می کوشند به همه ثابت نمایند که مردم افغانستان به جز انتخاب بین این دو بدیل یعنی "اشغالگران و اسلام سیاسی" به یکی از اشکال آن، چانس دیگری نداشته و از آن جائیکه استعمار حد اقل های "فراختری" را به نمایش می گذارد، در نتیجه بهتر از اسلام سیاسی می باشد؛ و می باید به تایید آن پرداخت.

این چنین افراد عامدانه می کوشند، مسأله اصلی را که با اشغال کشور در تضاد های درون جامعه جا به جایی به وجود آمده، از مجموع تضاد ها، تضاد بین مجموع مردم افغانستان با نیروهای اشغالگر، به علاوه آنکه تضاد اساسی جامعه ما را می سازد، تضاد عمده نیز گردیده و حل آن بر سرنوشت تمام روند کنونی تاثیر تعیین کننده دارد؛ نا دیده انگاشته به استناد جنایات اسلام سیاسی مردم را به پذیرش استعمار آماده بسازند.

چنین طرز تفکری از طرف هر نیرو و یا فردیکه مطرح شود با تمام مظاهر چپ گرایانه اش، در عمق خود انقیاد طلبانه و ارتجاعی بوده، اشاعه آن تلاشیهست به منظور تحمیل مردم و فراهم نمودن پایه های قدرت استعمار و امپریالیزم.

گفتیم مردم در آستانه اولین تجاوز بریتانیا بر افغانستان نخست به مفهوم امروز درکی از مبارزه ضد استعماری نداشتند و درثانی تجاوز بریتانیا بر افغانستان را بیشتر از آنکه، تجاوز اجنبی به شمار آوردند، تلاشی می دانستند از جانب "شاه شجاع" به منظور حصول مجدد تاج و تخت آبائی شان. همین تجربه تجاوز اول باعث شد که در تجاوز دوم، مردم خود را بیطرف به شمار نیاورده در تمام طول راه با سنگ و چوب علیه دشمن خاک خویش به مبارزه دست زده اسطوره های جاویدان آفریدند.

ادامه دارد

*: عنوان مقاله را بدان علت "دوم نومبر ۱۸۴۱ نقطه عطفی از یک نبرد نا فرجام" انتخاب نموده ام، که نبرد رهاییبخش مردم ما به علاوه آن که در همان مقطع مشخص تاریخی به نتایج مورد نظر نینجامید، بلکه امروز با هجوم مجدد امپریالیزم انگلیس بر کشور ما، ناتمام مانده وقتی می توان از فرجام نهایی آن صحبت به عمل آورد که استعمار و ایادی خود فروخته آنرا به صورت کامل از خاک خویش بیرون انداخته، افغانستان مستقل و آزاد را بنیان گذاشته باشیم